



## احمد بن موسی (ع)

پدیدآورده (ها) : زاهدی، سید یاسین

تاریخ :: سخن تاریخ :: تابستان 1388 - شماره 5

از 90 تا 111

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/573504>

دانلود شده توسط : زهرا مولایی ردانی

تاریخ دانلود : 18/05/1395

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه **قوانین و مقررات** استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

[www.noormags.ir](http://www.noormags.ir)

## احمد بن موسی علیه السلام

سید یاسین زاهدی\*



### چکیده

احمد یکی از فرزندان امام کاظم علیه السلام است. طبق گزارش مفید در *ارشاد*، آن حضرت به وی توجه خاصی داشتند. طبق گزارش کشی در *رجال*، احمد بن موسی علیه السلام در قیام بزرگ محمد بن ابراهیم طباطبایا شرکت داشته است. برخی از منابع ملل و نحل، مثل *فرق الشیعه* نوبختی، *مقالات الاسلامیین* اشعری، و *الملل والنحل* شهرستانی، فرقه احمدیه را به او نسبت داده‌اند که برخی از شیعیان بعد از امام کاظم علیه السلام به امامت او معتقد شده‌اند. در ایران، دو بارگاه به احمد بن موسی علیه السلام منسوب است: یکی در شیراز و دیگری در خراسان. بارگاه شیراز بعد از قرن هفتم مشهور شده و قبل از آن بارگاهی به این نام در شیراز نبوده است.

### واژگان کلیدی

احمد، شیراز، بارگاه، قیام، فرقه احمدیه.

\* کارشناس ارشد تاریخ تشیع، افغانستان.

احمد از فرزندان امام کاظم علیه السلام است که تاریخ ولادت و وفات او مشخص نیست. او دارای مقام و منزلت بس عظیم بود و امام کاظم علیه السلام توجه و عنایت خاصی به او داشتند. جزایری می‌گوید:

احمد بن موسی کریم بود، امام کاظم علیه السلام او را دوست می‌داشت و محمد بن موسی وارسته و پرهیزگار بود.<sup>۱</sup>

احمد بن موسی یکی از پنج نفری است که امام کاظم علیه السلام او را در اجرای وصیتش با امام رضا علیه السلام شریک دانسته‌اند.<sup>۲</sup> مادر احمد به «ام احمد» شهرت داشت. او از زنان فاضله دوران خود بود و امام کاظم علیه السلام به وی توجه داشتند و در وصیت‌نامه خود از او نام می‌برند.<sup>۳</sup> موقعی که امام کاظم علیه السلام را به دستور هارون به سوی بغداد می‌بردند، امام علیه السلام ودایع امامت را به ام‌احمد سپرد و فرمود:

هر کسی که آن را طلب نمود بدان که او امام بعد از من است.<sup>۴</sup>

شرح حال نویسان احمد بن موسی، از او به نیکی یاد کرده‌اند. قدیمی‌ترین گزارش از شرح حال احمد بن موسی را شیخ مفید نوشته است. وی درباره احمد می‌گوید:

احمد بن موسی علیه السلام مردی فاضل و با ورع و محدث و کریم‌النفس و جلیل‌القدر بود. و امام کاظم علیه السلام او را بر دیگر فرزندان مقدم می‌داشت و بعد از امام رضا علیه السلام عزیزترین فرزندان بود و مزرعه خود را که به «یُسَیْرِيَه» معروف بود، به وی بخشید و احمد بن موسی هزار بنده آزاد نمود.<sup>۵</sup>

شیخ مفید روایتی را بدین مضمون از اسماعیل بن موسی، درباره احمد ذکر می‌کند:

اسماعیل بن موسی برادر احمد می‌گوید: «وقتی پدرم با فرزندان به مزرعه خود در حوالی مدینه می‌رفت، بیست نفر از خدم و حشم پدرم با احمد بودند. هرگاه احمد بر می‌خواست، آنها هم به پا می‌خاستند و هر وقت احمد می‌نشست، آنها هم می‌نشستند و پدرم پیوسته به او نظر عنایت و مرحمت داشت و از او غافل نمی‌شد و با گوشه

۱. انوار النعمانیه، ج ۱، ص ۳۸۰.

۲. اصول کافی، ج ۲، ص ۹۷.

۳. همان.

۴. همان، ج ۲، ص ۲۱۹.

۵. ارشاد، ج ۲، ص ۲۴۴.

چشم، به او نگاه می نمود و ما متفرق نشدیم تا آن گاه که احمد از جمع ما بیرون رفت.<sup>۱</sup>

### زندگی احمدبن موسی

در مورد زندگی احمدبن موسی، نقاط مبهمی در تاریخ وجود دارد که ضروری است روشن گردد. این ابهام را به تمام ابعاد تاریخ زندگانی او در زمان حیات و پس از آن می توان سرایت داد و آنها را دسته بندی نمود و درباره هر یک به طور جداگانه به بحث و بررسی پرداخت. گرچه تاریخ در این مورد به ما خیلی کمک نمی کند، زیرا تاریخ در بسیاری از زوایای زندگی احمد ساکت مانده و اطلاعات لازم و کافی به ما ارایه نمی دهد و در این مورد علاوه بر کتب تاریخ، از کتب انساب، رجال و ملل و نحل نیز می توان کمک گرفت. به هر صورت، مسائل مربوط به احمدبن موسی را در زمان حیات و پس از آن، این گونه می توان دسته بندی نمود:

#### الف) ارتباط احمدبن موسی با امام رضا علیه السلام

در مورد ارتباط وی با امام رضا علیه السلام مطلب زیادی در کتابها و جود ندارد، ولی مورد منفی از این ارتباط در تاریخ گزارش نشده است. مجلسی در بحار آورده که احمدبن موسی امامت حضرت رضا علیه السلام را پذیرفته بود و مردم را نیز به پذیرش آن ترغیب می کرد. که این روایت، را در بحث امامت احمدبن موسی بررسی خواهد شد.

#### ب) امامت احمدبن موسی

رهبری در جامعه اسلامی، از جای گاه رفیعی بر خوردار است و کوچک ترین مسأله در این زمینه، مردم را به انحراف می کشاند؛ چنان که بعد از شهادت امام کاظم علیه السلام، در شیعه فرقه «واقفیه» به وجود آمد.<sup>۲</sup>

مجلسی نقل می کند که یاران امام کاظم علیه السلام بعد از شهادت آن حضرت، درب خانه ام احمد جمع شدند و تصور می کردند که احمد بعد از پدرش امام است. البته اشعری و شهرستانی نیز از مطرح شدن امامت او و به وجود آمدن فرقه «احمدیه» سخن گفته اند. بنابراین، گزارش مجلسی در این زمینه بی مورد نیست.

به گفته مجلسی، یاران امام کاظم علیه السلام با احمد به عنوان امام بعد از پدر بزرگوارش بیعت نمودند. احمد در ابتدا مانع کار آنها نگردید، ولی می دانست و معرفت داشت که بعد از

۱. ارشاد، ج ۲، ص ۲۴۵.

۲. فرق الشیعه نویختی، ص ۱۱۸-۱۱۹.

پدرش، علی بن موسی الرضا علیه السلام امام بر حق است. به همین جهت، مردم را نگه داشت و بر فراز منبر، خطبه‌ای در کمال فصاحت و بلاغت ایراد نمود. آن گاه چنین گفت:

ای مردم، هم‌چنان که تمام شما در بیعت من هستید، من در بیعت برادرم علی بن موسی هستم. او پیشوا و جانشین بعد از پدرم است؛ او ولی خدا و رسولش بوده، بر من و شما واجب است که به هر چه او فرمان دهد، فرمان برداری کنیم.

تمام آنانی که به جوان مردی و پاکی احمد اعتقاد داشتند، سخنانش را از جان و دل پذیرفتند و در حالی که احمد جلودارشان بود، از مسجد خارج شدند و درب خانه علی بن موسی الرضا علیه السلام جمع شدند و با او به عنوان جانشین امام کاظم علیه السلام بیعت نمودند. امام رضا علیه السلام در حق آنان دعا کرد و احمد در خدمت امام هشتم بود تا زمانی که در مدینه حضور داشت.<sup>۱</sup> البته این خبر، در منابع روایی دیگر دیده نمی‌شود و منبع مجلسی، کتاب *تحفه العالم* است که او نیز از *لب الانساب* نیشابوری نقل می‌کند.<sup>۲</sup>

یکی از روایاتی که در اثبات جانشینی و امامت حضرت رضا علیه السلام در منابع به چشم می‌خورد، ماجرای امانت‌هایی است که امام رضا علیه السلام بعد از شهادت پدرش از ام‌احمد دریافت نمود. امام کاظم علیه السلام هنگامی که از مدینه راهی بغداد بودند، موارث امامت را نزد ام‌احمد به امانت گذاشتند و فرمودند:

... كل من جائك و طالب منك هذه الامانه في اي وقت من الاوقات فاعلمي

باني قد استشهدت و انه هو الخليفة من بعدي...؛

هر کس در هر زمانی آمد و این امانت‌ها را از تو خواست، بدان که من در همان وقت به شهادت رسیده‌ام و آن شخص جانشین من و امام واجب‌الاطاعه برای تو و دیگران است.

هنگامی که امام رضا علیه السلام نزد ام‌احمد آمد و امانت‌های پدر را طلب کرد، ام‌احمد از خواسته آن حضرت دریافت که امام هفتم است، آن گاه وصایا را به امام رضا علیه السلام سپرد و با ایشان بیعت نمود.<sup>۳</sup>

شهرستانی (متوفای ۴۲۷ق) در ذیل مذهب اثناعشریه، «از اعتقاد گروهی از شیعیان به امامت احمدبن موسی نام می‌برد. وی معتقد است، عده‌ای از شیعیان بعد از امامت

۱. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۶۶۷

۲. تحفه العالم، ج ۲، ص ۲۸.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۱۹.

کاظم علیه السلام به امامت احمد بن موسی قایل شدند. و امامت برادرش علی بن موسی علیه السلام را نپذیرفتند. او می نویسد:

بدان گروهی از شیعیان به امامت احمد بن موسی بن جعفر قایل شدند و امامت برادرش علی بن موسی را نپذیرفتند و آن عده که به امامت علی بن موسی معتقد شدند، در امامت محمد بن علی «امام جواد علیه السلام»، بعد از وفات پدرش شک کردند و گفتند که او به سبب کمی سن، شایسته امامت نیست و با راه امامت، آشنایی ندارد.<sup>۱</sup>

اشعری نیز از امامت احمد بن موسی سخن می گوید که گروهی از شیعیان، به امامت او معتقد شدند و گفتند که موسی بن جعفر بعد از خود، امامت را به احمد واگذار نموده و در مورد او از جانب امام کاظم علیه السلام نصی وجود دارد.<sup>۲</sup>

### گزارش نوبختی درباره فرقه احمدیه

گزارش نوبختی درباره امامت احمد بن موسی که قبل از شهرستانی و اشعری بوده، گفته های آنان را تأیید می کند. وی می گوید:

چون علی بن موسی درگذشت، یاران و پیروان او در جانشینی وی اختلاف کردند و چند دسته گردیدند. گروهی از ایشان گفتند که پس از وی، پسرش محمد بن علی امام است. این دسته بر همان روش پیشین که از پیغمبر رسیده بود، استوار مانده و امامت جانشینان وی را پذیرفتند. گروهی قائل به امامت احمد بن موسی شده و گفتند: پدرش پس از علی بن موسی علیه السلام درباره وی وصیت کرده است. از این رو، امامت دو برادر را از پی یکدیگر روا دانسته اند.<sup>۳</sup>

نوبختی علت این که پیروان امام رضا علیه السلام پس از آن حضرت دو دسته شدند، این گونه بیان می کند:

سبب دودستگی آن گروه که دسته ای از ایشان به امامت احمد بن موسی گرویده و دسته دیگر از پیروی سرزده و درنگ کردند، آن بود که چون ابوالحسن رضا علیه السلام درگذشت، پسرش محمد، هفت ساله بود و گروهی او را خردسال و کوچک شمرده، گفتند: امام باید مرد بالغ و رسا باشد و اگر خداوند خواهد مردم را به پیروی از کودک نابالغ امر کند، لازم آید که نابالغی را مکلف کرده باشد.<sup>۴</sup>

۱. الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۹۹.

۲. مقالات الاسلامیین، ص ۳۰.

۳. فرق الشیعه، ص ۱۲۴-۱۲۶.

۴. همان، ص ۱۲۸.

به هر صورت، همان گونه که بیان گردید، کتب ملل و نحل از فرقه‌ای به نام «احمدیه» نام برده‌اند. اما در این مورد که احمد خود را امام می‌دانسته یا نه، گزارشی در کتاب‌های تاریخی و کتاب‌های ملل و نحل ذکر نشده است. اگر خبر مجلسی پذیرفته شود، طبق آن احمد بن موسی خود را امام شیعیان نمی‌دانسته و امامت امام رضا علیه السلام را قبول داشته است.

### انگیزه طرح امامت احمد

۱. جنبه سیاسی: احتمالاً شیعیان فعال و ماجراجوی «زیدیه» که منکر تقیه و مروج قیام مسلحانه بر ضد حکومت عباسی بودند، به جنبه‌های سیاسی مسأله امامت احمد بن موسی دامن زده‌اند، آنها چون قادر نبودند مواضع حکیمانه امام رضا علیه السلام را درک کنند و مشی حضرت را که تقیه بود، نمی‌پذیرفتند، از امامت احمد بن موسی که طبق گزارش کشی،<sup>۱</sup> در قیام معروف ابن طباطبا شرکت داشته است، حمایت نمودند و حرکت احمد را بی‌ارتباط و یا بدون دستور امام رضا علیه السلام می‌دانستند

۲. انگیزه معنوی: تقوا و پاکی و منزلت رفیع احمد بن موسی برای یاران امام کاظم علیه السلام آشکار بود. آنها عبادت او را دیده و شاهد بودند که احمد، بندگان زیادی را در راه خدا آزاد کرده بود و از اموالش فقرا را بی‌بهره نمی‌گذاشت. از طرف دیگر علاقه امام هفتم به وی را دیده بودند. به همین جهت، تصور می‌کردند که او بعد از پدر، امام است.<sup>۲</sup>

### ج) قیام احمد بن موسی

بعضی از منابع، به قیام احمد بن موسی بر ضد حکومت بنی‌عباسی اشاره کرده‌اند. در میان این منابع، تنها، یک منبع رجالی وجود دارد که از اهمیت و اعتبار و قدمت تاریخی نیز برخوردار است و دیگر منابع، اعتبار و قدمت تاریخی ندارند و بین آنها در مورد چگونگی قیام احمد، اختلاف فاحشی نیز وجود دارد. به همین جهت، پذیرش این دسته از گزارش‌ها، کاری دشواری خواهد بود. از طرف دیگر، منابع معتبر تاریخی که قیام دیگر فرزندان امام کاظم علیه السلام را گزارش نموده‌اند، مثل قیام ابراهیم و زید، به قیام احمد هیچ اشاره‌ای نکرده‌اند. قدیمی‌ترین گزارش در مورد قیام احمد را کشی ذکر می‌کند. وی شرکت احمد را در قیام محمد بن ابراهیم طباطبا تأیید می‌کند، ولی به جزئیات و چگونگی شرکت احمد در این قیام اشاره‌ای ندارد. از گزارش او فقط این نکته به دست می‌آید که احمد در این قیام شرکت نموده است. شاید از این که دیگر منابع معتبر تاریخی از قیام احمد یاد نکرده‌اند،

۱. رجال، ص ۴۷۲.

۲. حمدالله مستوفی، الارشاد، ج ۲، ص ۲۴۵.

این باشد که احمد در قیام محمدبن ابراهیم، بر خلاف دیگر فرزندان امام کاظم علیه السلام مسئولیت خاصی نداشته است.

کشی درباره احمد، از ابراهیم و اسماعیل فرزندان ابوسمال چنین نقل می‌کند:

وقتی ابوالحسن علیه السلام وفات یافت، مدتی خدمت فرزندش احمد می‌رسیدیم و چون ابوالسرایا قیام کرد، احمد نیز با او خروج نمود. محمدبن احمد بن اسید رو به ابراهیم و اسماعیل کرد و گفت: «این مرد با ابوالسرایا قیام کرده است؛ نظر شما درباره او چیست؟» ابراهیم و اسماعیل با شنیدن این خبر، بر او معترض شده از او برگشتند و گفتند: «ابوالحسن علیه السلام زنده است و ما بر مذهب واقعی هستیم»<sup>۱</sup>.

دومین گزارش را سیدمحسن امین از قول هارون موسوی نیشابوری (متوفای ۵۵۸ق) نقل می‌کند. ولی روضاتی می‌گوید که سیدمحسن امین دچار اشتباه گردیده است. او بین *لب الانساب* نیشابوری و *لباب الانساب* زید بیهقی خلط نموده؛ زیرا گزارش از آن زید بیهقی است نه نیشابوری.

جزایری نیز می‌گوید که سیدمحسن امین دچار اشتباه گردیده و بین دو کتاب نام‌برده خلط نموده است.<sup>۲</sup> در گزارش بیهقی آمده که احمد بن موسی در بغداد بود و از شنیدن شهادت برادرش، سخت غم‌گین شد و از بغداد به قصد خون‌خواهی بیرون آمد و به همراه وی، سه هزار تن از نوادگان ائمه اطهار علیهم السلام و بردگان، آهنگ جنگ مأمون را داشتند. اما چون به قم رسیدند، عامل قم با آنها وارد جنگ شد و در نتیجه گروهی از یاران وی به شهادت رسیدند. احمد بن موسی به جانب ری حرکت کرد و در آن جا نیز عامل ری با ایشان به نبرد پرداخت و جمعی از یاران او نیز در آن جا شهید شدند. احمد با باقی‌مانده یاران خود به سوی خراسان رفتند و در اسفراین، در زمینی شوره‌زار بین دو کوه فرود آمدند. ارتش مأمون بر ایشان حمله‌ور شد و جنگ در گرفت و گروهی از آنان را کشت و احمد خود نیز به شهادت رسید و در آن جا دفن شد و قبرش در آن جا زیارت‌گاه است.<sup>۳</sup>

البته این گزارش جای تردید؛ دارد زیرا اصل آن در *لباب الانساب* مخطوط قدیمی زید بیهقی دیده شده و فقط بیهقی آن را گزارش نموده و در منابع دیگر انساب و کتاب‌های

۱. رجال، ص ۴۷۲.

۲. جامع انساب، ص ۷۸.

۳. اعیان الشیعة، ج ۱۰، ص ۱۸۶، به نقل از *لباب الانساب*؛ جامع انساب، ص ۷۸، به نقل از *لباب الانساب* مخطوط، ص ۱۶۹.



تاریخی، دیده نمی‌شود و روضاتی و جزایری از بیهقی گزارش کرده‌اند و سیدمحسن امین از نیشابوری گزارش نموده است.  
ملک‌الکتاب شیرازی می‌گوید:

احمدبن موسی با هفتصد تن، از مدینه عازم ایران گشت و در شیراز، با قتلخ‌خان حاکم شیراز درگیر شد.<sup>۱</sup>

علی‌اکبر تشید، تعداد همراهان احمدبن موسی را دوازده هزار نفر ذکر می‌کند.<sup>۲</sup> جعفر مرتضی کاروان احمدبن موسی را متشکل از سه تا شش هزار نفر می‌داند.<sup>۳</sup> و سلطان‌الواعظین شیرازی، تعداد همراهان احمد را پانزده هزار نفر ذکر می‌کند.<sup>۴</sup> البته این گزارش‌ها در هیچ منبع معتبر تاریخی نیامده، لذا دارای اعتبار نیست.

به گفته سلطان‌الواعظین، وقتی مأمون امام رضا علیه السلام را به توس آورد، بین او و برادرهایش و سایر نزدیکان جدایی افتاد. شوق زیارت امام رضا علیه السلام برادرانش را تحریک نمود که نامه‌ای به امام رضا علیه السلام و مأمون بنویسند و از آنها کسب اجازه کنند تا برای دیدار امام رضا علیه السلام عازم توس شوند. وقتی نامه به دست مأمون رسید، از این کار استقبال نمود و اجازه داد. در پی اجازه مأمون، احمدبن موسی علیه السلام و دیگر برادران مثل محمد عابد و سیدعلاءالدین حسین و جمع زیادی از برادرزادگان و سایر علویان، از حجاز به سمت توس حرکت کردند. مسیر توس غالباً در آن زمان از راه کویت، بصره، اهواز، بوشهر و شیراز بود؛ لذا در بین راه، تعداد زیادی از شیعیان به آنها ملحق شدند و کاروان بزرگی را تشکیل دادند. عاملان مأمون، حرکت این کاروان بزرگ را به او گزارش دادند، که جمعیتی در حدود پانزده هزار نفر از بستگان امام رضا علیه السلام و سایر علویان و شیعیان، به سمت توس در حرکت هستند، مأمون از حرکت این جمعیت انبوه، خوف‌ناک شد و فوراً دستور داد تا آنها را متوقف کنند و به هر کجا که رسیده‌اند به آنها بگویند به طرف مدینه برگردند. قتلخ‌خان که عامل مأمون بود، در شیراز مانع حرکت کاروان احمدبن موسی علیه السلام شد و بین آنها جنگ روی داد و احمدبن موسی علیه السلام و تعداد زیادی از یارانش در آن جا به شهادت رسیدند.<sup>۵</sup>  
بحرالعلوم نیز می‌گوید:

۱. ریاض‌الانساب، ص ۱۴۵.

۲. تیام سادات علوی، ص ۱۶۹.

۳. زندگانی سیاسی هشتمین امام، ص ۲۱۴.

۴. شب‌های پشاور، ص ۱۱۷.

۵. شب‌های پشاور، ص ۱۱۷-۱۱۸.

زمانی که قتل‌خان عامل مأمون، از حرکت کاروان احمدبن موسی علیه السلام خبر یافت، برای جلوگیری از حرکت آنها به سوی مرکز خلافت مأمون (مرو)، به طرف آنها حرکت نمود و در خارج شیراز، در مکانی به نام خان‌زینان که هشت فرسخ از شیراز فاصله داشت، با هم ملاقات نمودند و جنگ میان آنها رخ داد. مردی از سپاه قتل‌خان فریاد کشید که اگر منظور شما دیدار با علی‌بن موسی‌الرضا علیه السلام است، او وفات یافته، لذا هم‌راهان احمدبن موسی علیه السلام از شنیدن این خبر متفرق شدند و کسی جز برادران و اقارب نزدیک او باقی نماند. احمدبن موسی علیه السلام که راه برگشت نمی‌دید، به طرف شیراز حرکت نمود. مخالفان به تعقیب وی پرداختند تا او را در شیراز به شهادت رسانیدند.

طبق قول دیگری که بحرالعلوم ذکر می‌کند، او مخفی شد و به مرگ طبیعی وفات یافت.<sup>۱</sup>

#### د) آشکارشدن مزار احمدبن موسی در شیراز

درباره پیدایش مقبره احمدبن موسی علیه السلام ذکر چند نکته ضروری به نظر می‌رسد:

۱. تا اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم، از مدفن احمدبن موسی در شیراز هیچ‌گونه خبر و اثری نبوده است.

۲. آن‌گونه که در ملحقات *انوارالنعمانیه* آمده که از *لباب‌الانساب* بیهقی گزارشی نموده و سیدمحسن امین از *لب‌الانساب* نیشابوری گزارش کرده، آشکار شدن مدفن احمد بن موسی در شیراز، در اوایل قرن پنجم است؛ چون تألیف جلد اول *لباب‌الانساب* در سال ۵۵۸ قمری خاتمه یافته و این گزارش در جلد اول مخطوط این کتاب، در صفحه ۱۶۹ دیده شده است.

۳. در صورتی که گزارش *اعیان‌الشیعه* و ملحقات *انوارالنعمانیه* پذیرفته نشود، آشکار شدن مدفن احمدبن موسی در شیراز به قرن هفتم و هشتم برمی‌گردد؛ زیرا منابعی که از پیدایش مدفن احمدبن موسی گزارش می‌کنند مانند *شمال‌الآزار*، *سفرنامه ابن بطوطه* و *نزه‌القلوب*، همگی در قرن هشتم نگاشته شده‌اند.

۴. پیدایش مدفن احمد در قرن چهارم در زمان عضدالدوله، هیچ‌گونه اعتبار تاریخی ندارد و اغلب منابع آن را از *ریاض‌الانساب* ملک‌الکتاب شیرازی گرفته‌اند. این کتاب نیز گزارش را از *بحرالانساب* تیموری نقل می‌کند که هیچ‌کدام ارزش علمی ندارند و از کتاب‌های نامعتبر به شمار می‌روند.

۱. تحفه‌العالم، ص ۲۸.

۵. چگونگی پیدا شدن مدفن احمد، در منابع قرن هشتم آمده که احمد را از روی خطوطی که روی انگشتر وی نوشته شده بود: «احمد بن موسی العزه‌الله»، شناختند و دیگر هیچ مدرکی غیر از آن ذکر نمی‌کنند.

درباره پیدایش مزار احمد بن موسی در شیراز، دو داستان نقل شده که یکی به قرن چهارم، زمان عضدالدوله دیلمی ۳۲۲-۳۳۸ قمری مربوط می‌شود و دیگری به قرن هفتم، زمان امیر مقرب‌الدین مسعود بن بدر (۶۲۳-۶۵۸ قمری) وزیر اتابک ابوبکر زنگی بازمی‌گردد. فاصله داستان اول در قرن چهارم با داستان دوم، حدود سیصد سال است و در منابع معتبر قدیمی مثل شدالازار جنید شیرازی ذکر نشده و حتی در منابع معتبر متأخر نیز این داستان دیده نمی‌شود و آن را علی‌اکبر تشید در کتاب *قیام سادات علوی*، محمدحسین رستگار در کتاب *جلوه‌گاه نور* و مجدالاشرف در کتاب *آثار الاحمدیه* ذکر نموده‌اند<sup>۱</sup> و اصل داستان را از *ریاض الانساب* گرفته‌اند که غیر از این کتاب، در هیچ منبع معتبر نیامده است. اما داستان دوم که پیدایش مزار احمد بن موسی را در زمان امیر مقرب‌الدین بیان می‌کند در منابع معتبر هم‌صر خودش مثل *شدالازار* ذکر شده و همین‌طور در منابع متأخر مثل *تحفه‌العالم* و *بحار* دیده می‌شود مانند زرکوب شیرازی در *شیرازنامه*، این داستان را ذکر کرده‌اند که مزار احمد در زمان امیر مقرب‌الدین مسعود پیدا شده است.

### زمان عضدالدوله دیلمی قرن چهارم

تا زمان عضدالدوله، کسی از مدفن شاه‌چراغ علیه السلام اطلاع نداشت و مکان حاضر، تل گلی بیشتر نبود که در اطراف آن خانه‌های متعدد وجود داشت. از جمله پیرزنی در پایین آن تل، خانه‌ای گلی داشت و در هر شب جمعه، ثلث آخر شب می‌دید چراغی در نهایت روشنایی در بالای تل خاک می‌درخشد و تا طلوع صبح نورش به نظر می‌رسد. چند شب جمعه مراقب بود و روشنایی چراغ به همین کیفیت ادامه داشت. با خود اندیشید شاید این مکان قبر یکی از امام‌زادگان یا اولیای خدا باشد و بهتر است که امیر عضدالدوله را بر این وضع آگاه نماید. هنگام روز به همین قصد به سرای عضدالدوله دیلمی رفت و کیفیت آن‌چه را دیده بود، به عرض رسانید. امیر و حاضران از بیانش در تعجب شدند. درباریان که چنین موضوعی را خلاف می‌دانستند، هر کدام با سلیقه خود چیزی بیان کردند. یکی گفت: پیرزن به علت ضعف قوا، شب خوابش نمی‌برد. و هر کس سخنی می‌گفت. عضدالدوله

۱. *جلوه‌گاه نور*، ص ۲۴-۳۸؛ *آثار الاحمدیه*، ص ۲-۸؛ *قیام سادات علوی*، ص ۱۶۹.

گفت: «نباید چنین باشد که شما می‌گویید. سخنان این زن در دل من اثری نیکو باقی گذاشت؛ زیرا می‌گوید که این چراغ، فقط در شب‌های جمعه، آن هم در ثلث آخر شب دیده می‌شود نه همه شب‌ها و نه تمام شب جمعه. با توجه به این موضوع، بایستی دقت بیشتری داشت؛ باشد که سری از اسرار مکشوف گردد.» به هر حال قرار شد که اولین شب جمعه آینده، شخصاً درون خانه پیرزن به مهمانی رود و خود چراغ را معاینه و مشاهده کند. چون شب جمعه فرا رسید، شاه به خانه پیرزن آمد. چون ثلث آخر شب شد، چشمش را متوجه سمتی نمود که چراغ را به او نشان می‌داد، وی آشکارا نور چراغ را دید و در شگفتی عجیب بماند. حیران و متفکر به سرای خویش بازگشت و با خود گفت: «این آثار و علایم چگونه و از کجا می‌تواند باشد و آیا آن‌چه را دیده‌ام، خواب بوده است یا بیداری؟»

در همین تحیر و تفکر، به خواب رفت. در عالم رؤیا سیدی بزرگوار و جلیل‌القدر را زیارت کرد که به او فرمود: ای امیر از چه در خیالی؟ در این محل، مدفن من است و من احمد بن موسی‌الکاظم هستم و برای اطمینان خاطر خود، کسی را در همین محل نزد ما بفرست تا انگشتی به جهت تو بفرستم.» و چون عضدالدوله چنین بدید و بشنید، شادمان از خواب بیدار گردید.

هنگام صبح کسی را فرستاد تا علما و معبران را حاضر کنند و آن‌چه را در بیداری درباره چراغ و در خواب به نشانی‌های امامزاده دیده بود، به آنها اظهار داشت و نظر علما را پرسید. آنها متفقاً گفتند: «به فرض این که این موضع مدفن امامزاده باشد. نبش قبر نتوانیم کرد که فعلی حرام است.» متحیر ماندند چه بکنند و تکلیف چیست. کسی به امیر گفت: «در نزدیک کوه قبله شیراز، پیر بزرگ‌واری است که او را عقیف‌الدین خوانند. سال‌هاست از خلق کناره جسته و در این کوه به عبادت اشتغال دارد و کسی را به حضور نمی‌پذیرد؛ چنان‌چه این موضوع غریب پیش آمده، به وی عرضه بدارند شاید که پذیرفته و پرده از این سر بردارد.» حاضران در مجلس، این پیشنهاد را پذیرفتند و گفتند: «هر که را امیر صلاح بداند به سراغ عقیف‌الدین بفرستیم.» اما از آن‌جا که امیر عضدالدوله فطرتی پاک داشت گفت: «چنین کسی را صلاح نیست به مجلس احضار کنیم. از آن‌که ما به او کار داریم، شایسته چنین است که به خدمتش رفته، مشکل خویش را به او عرضه داریم و راه چاره بجوییم.» پس با بعضی از خواص علما به حضور آن پیر روشن‌ضمیر بار یافتند و داستان تل‌گل و چراغ و خانه پیرزن و آن‌چه را که امیر شخصاً در بیداری و خواب دیده بود، به عرض رسانیدند. او در پاسخ فرمود: «این خواب از رؤیاهای صادقانه است و خود من نیز شب گذشته همین خواب را دیده بودم و چون خود آن حضرت اشاره و اجازه فرموده‌اند، از نظر هتک احترام و حرمت، نبش قبر بدون اشکال به نظر می‌رسد. امیر به

کاخ خود مراجعت نمود در حالتی که بسیار خوش حال بود و از آن موفقیت مسرتی تام داشت. عضدالدوله روز دیگر بر سر آن تل گلی حاضر شد و امر کرد آن جا را شکافته، خاک برداری کردند تا به لوح مزاری که از سنگ یشم بود رسیدند امیر و علما و روحانیان لوح را دیدند که دو سطر به خط کوفی روی آن نوشته شده بود: «السید میراحمد بن موسی الکاظم» و چون نقش لوح با آن چه امیر در خواب دیده بود موافق می آمد، مسرت بیشتر دست داد و یقین حاصل شد که مدفن امامزاده همان جاست و این توفیق نصیب دولت عضدالدوله گردیده است. چون سنگ را حرکت دادند، سردابی عمیق و چاهمانند نمودار گردید. در این هنگام امیر کسی را به دنبال پیر عقیفالدین فرستاده، پیغام داد: «حال وقت آمدن شماست که به حضور مبارک حضرت مشرف گردید.» عقیفالدین غسل کرد و جامه های پاک پوشید و خود را معطر ساخت. سپس به سرداب وارد گردید. چون چند قدمی برداشت، چنان نوری عظیم ظاهر گردید که سراسر آن سرداب بزرگ را روشن ساخت. او تختی را دید که در میان سرداب گذاشته و آن حضرت بر بالای تخت بر پشت خوابیده و بر روی مبارکش قطیفه سفید کشیده شده است. همین که عقیفالدین به نزدیک تخت رسید، حضرت دست راست خود را که انگشتری در آن دیده می شد از قطیفه خارج ساخت و به طرف او دراز کرد. پیر نزدیک تحت آمده، دست و پای حضرتش را بوسه داد و انگشتر از انگشت مبارک آن حضرت خارج ساخت و از همان راه که آمده بود، مراجعت نمود. چون از سرداب بیرون آمد، عضدالدوله به استقبال شتافت و عقیفالدین را بسیار گرمی داشت و از کیفیت پرسش نمود. وی نیز تمام آن چه را که دیده بود، به اطلاع امیر رسانید و چون نقش انگشتر را خواندند منقوش بود: «میر احمد بن موسی الکاظم».

چون این موهبت در دولت عضدالدوله مسلم گردید، به شکرانه چنین موهبتی عظیم، مقرر داشت چندین شبانه روز اطعام فقرا و مساکین به عمل آید؛ زندانیان را نیز آزاد ساختند و با کوبیدن نقاره سلطنتی و آیین بندی و چراغانی شهر، دستور سرور و نشاط عمومی فرمود و چون خواست انگشتر را در دست نماید، شیخ عقیفالدین او را منع نموده، نسبت به مقام امامزاده سوادب دانست و گفت: «بهتر آن است که انگشتر در خزانه، جزء ذخایر سلطنتی نگاه داشته، و در روزها و مواقع مخصوص بدان تبرک نمایی که موجب دوام دولت تو خواهد بود.»

عضدالدوله این پیشنهاد را پذیرفت و مقرر داشت انگشتر را در حقه ای مرصع نهاده، محفوظ بدارند. مدت ها به همین منوال از انگشتر مباح محافظت به عمل می آمد و در مراسم اعیاد و ایام مبارک، برای میمنت به آن تبرک می جستند و غزوات و جنگ ها به واسطه همین انگشتر، پیروزی را نصیب او و لشکریان می کرد. روزی به سببی که ضرورت

داشت، به طلب انگشتر فرستاد، هر قدر جستند نیافتند و نداستند چه شده که پیدا نیست. عضدالدوله از فرط دل‌تنگی و پریشانی که بر او مستولی شده بود، به‌خاطرش رسید که پایان دولتش فرا رسیده و یا این‌که خازن، انگشتر را پنهان داشته است. از شدت خشم و دل‌تنگی نمی‌دانست چه کند. لذا امر به قتل خزانهدار و متصدیان مسئول امر کرد. خزانهدار که خود را بی‌تقصیر می‌دید، ناچار به‌روضة مطهره صاحب اصلی انگشتر یعنی حضرت احمد بن موسی علیه السلام پناه برد و با حالت راز و نیاز، چاره مشکل خود را که به قیمت جان‌ش می‌بود، استدعا نمود. از طرف دیگر، چون امیر از کیفیت اوضاع و احوال خازن و دیگر متصدیان آگاه گردید، خود نیز به گوشه‌ای رفته و چاره این مهم را می‌جست و چون هنگام خواب فرا رسید، برای مرتبه‌ای دیگر، سیمای جان‌بخش حضرت را در خواب دید که به وی فرمود: «ای امیر انگشتر نزد ماست، خازن خود را عتاب نکن که بی‌تقصیر است. انقراض دولت تو تا این زمان بسیار باقی است و از این جهت غم بر خود راه مده. به‌جای این انگشتر، شیخ عقیف‌الدین را بفرست تاجی که سبب مفاخرت تو باشد، خواهیم فرستاد.» و چون ملاقات حاصل گردید، آن‌چه از گم شدن انگشتر و عتاب به خازن و خواب خویش پیش آمده بود، همه را با تفصیل به استحضار شیخ رسانید. آوردن تاج را بر حسب امر شریف مستدعی گشت و چون امیر و شیخ و چند تن از خواص بر سر تربت مطهر حاضر آمدند و موضع را حفر نموده، در سرداب را گشودند، چنان بوی عطر و مشک آشکار گردید که مشام همه حاضران را معطر ساخت. سپس شیخ عقیف‌الدین که قبلاً غسل نموده و جامه عوض کرده و مهیای شرف‌یابی بود، به‌روضة مطهر داخل گردید؛ باغی دید که از هر طرف اشجار و انهار جاری برقرار است. همه جا سیرکنان می‌رفت تا به میان آن روضه رسید؛ صفه‌ای مشاهده کرد که از چهار طرف آن نهرهای آب، جاری و روان بود و تختی بر بالای آن صفه باصفا زده شده و شخصی با لباس‌های بسیار فاخر در بالای تخت بر پا نشسته و سر بر زانو نهاده و تاجی مکلل به‌جواهر گوناگون به سر داشت و تاج دیگر از پشم در مقابل گذارده بود، پیر چون به پای تخت رسید به طور الهام به باطن وی وارد شد که تاج پشمی را گرفته، مراجعت نماید. شیخ عقیف‌الدین با کمال خضوع و تواضع بر بالای تخت رفته، بنده‌وار خود را به قدوم مبارک انداخت و پس از بوسیدن پاهای مبارک، تاج را برداشته، بیرون آمد. و چون چشم عضدالدوله بر تاج مرحمتی افتاد، از فرط مسرت و نشاطی که بر وی دست داده بود، اشک شوق و شمع می‌ریخت و تاج را با احترام تمام گرفت خواست که بر سر بگذارد شیخ عقیف مانع گردید و فرمود: «دستور دهید دو تاج به همین ترکیب بسازند و قدری از پشم‌های این تاج را در

پشم‌های آن تاج‌ها جای دهند، یکی را پادشاه اسلام‌پناه بر سر گذارند و یکی را فقیر، و اصل تاج را به میمنت و مبارکی نگاه‌دارند تا در دودمان با افتخار باقی بماند و سبب بقای این دولت در ذریت تو و بقای نام نیک تو باد.» امیر قبول نموده، چنان کرد که شیخ فرمود. افتخار شروع بنای روضه مطهره حضرت امام زاده احمد بن موسی الکاظم علیه السلام نصیب عضدالدوله (فرزند حسن ملقب به رکن‌الدوله) آمد و چون بقعه متبرکه به اتمام رسید، دستور داد همین تفصیل و جریان پیدایش مقبره مطهره را با آثار و علایم مذکور، بر لوحه سنگی منقوش کنند و بر درب روضه مطهره آن حضرت نصب نمایند و تا مدت زمانی آن سنگ باقی و برقرار بود و چون به واسطه گذشت ایام، بعضی از خطوط و نقوش آن ریخته و زایل می‌گشت، در زمان یکی از متولیان، تمام علمای شیراز جمع شدند و سوادی از آن سنگ برداشتند و همگی علمای آن عصر صحت و مطابقت آن را با اصل تأیید و تصدیق نمودند و مهر و امضا کردند.<sup>۱</sup>

#### نقد داستان پیدایش مزار احمد

۱. درباره خبر پیدایش قبر احمد بن موسی توسط عضدالدوله و یا در عصر حکومت وی در منابع قدیم، سخنی به میان نیامده است و اساساً بیان علت نامیدن ایشان به «شاه چراغ» که طی ماجرای رؤیت نور «چراغ» توسط پیرزن و کنجکاو‌های عضدالدوله بیان شد، تنها در تذکره‌ها و کتاب‌های متأخر وجود دارد و هر قدر به گذشته نظر انداخته شود، از عنوان «شاه چراغ» در منابع، نام و نشانی پیدا نمی‌شود. ضمن این که بعضی از تاریخ‌نگاران متأخر نیز با این ملاحظه که احمد بن موسی امروز به «شاه چراغ» معروف است، تأکید دارند که این لقب، قدمت چندانی ندارد.<sup>۲</sup>

قطع نظر از جنبه‌های افسانه‌ای روایت شاه‌چراغ، یکی از دلایل ضعف و کم اعتبار بودن گزارش آشکار شدن مرقد احمد بن موسی در عصر عضدالدوله، این است که لقب شاه‌چراغ نه تنها در منابع و مأخذ معتبر و متقدم یافت نمی‌شود، بلکه در منابع تاریخ سیاسی - اجتماعی عصر آل بویه که انتظار می‌رود به این موضوع اشاره داشته باشند، هیچ مطلبی به چشم نمی‌خورد. هم‌چنین از پیدایش مقبره و یا ساختن عمارت بقاع و مرقد احمد بن موسی توسط عضدالدوله نیز سخنی به میان نیامده است؛ در حالی که تاریخ‌نگاران، عصر وی را در شیراز، بغداد، نجف، کربلا و دیگر شهرها شرح داده‌اند. آنها علاوه بر خدمات عمرانی، از

۱. ریاض الانساب، ص ۱۴۸-۱۵۰؛ آثار الاحمدیه، ص ۸-۲۵؛ بارگاه نور، ص ۲۴-۳۸.

۲. زندگانی و قیام احمد بن موسی، ص ۷۷، به نقل از فارسی‌نامه، ص ۱۵۴.

توجهات مذهبی عضدالدوله و میزان علاقه وی به آیین شیعه و خاندان عصمت و طهارت نیز سخن گفته‌اند. تعمیر بنای صحن حضرت علی علیه السلام در نجف و حرم امام حسین علیه السلام در کربلا، از جمله اقدامات ثبت شده عضدالدوله در منابع تاریخی است.<sup>۱</sup>

این که پیدایش مرقد احمد بن موسی در دوران حکومت شیعه آل بویه روی داده و عضدالدوله در سال ۳۳۸ قمری بر آن مقبره و بارگاه ساخته، حتی در منابع محلی و سفرنامه‌ها نیز دیده نمی‌شود. ابن بلخی در *فارس‌نامه* (تألیف ۴۵۰ قمری)، ابوالقاسم جنید شیرازی در *شدالازار* (تألیف ۷۴۴ ق) و ابن بطوطه در *سفرنامه* (۷۲۵ قمری) که در توصیف حرم احمد بن موسی و یا شرح حال او مطلب نگاشته‌اند، هیچ نامی از شاه چراغ نمی‌برند و یا از اقدام عضدالدوله در عمارت مرقد احمد بن موسی سخن نمی‌گویند.

*تجارب‌الامم* ابن مسکویه، از منابع اصلی دوران آل بویه به شمار می‌رود و در سال ۴۲۱ قمری) نگاشته شده و خود مسکویه وزیر خاندان آل بویه بوده است. وی وقایع سال‌های ۳۶۹-۳۹۵ قمری را گزارش نموده، اما هیچ‌گونه اشاره‌ای به شاه چراغ نکرده است. هم‌چنین اصطخری نویسنده *مسالك و ممالک* (تألیف ۳۴۰ قمری) که خود در دوران آل بویه در فارسی زندگی می‌کرد، در کتاب خود علاوه بر نکات جغرافیایی، به برخی از حوادث تاریخی نیز اشاره دارد، ولی در این مورد هیچ سخنی نگفته است.<sup>۲</sup> در سایر منابع تخصصی این دوره هم هیچ‌گونه مطالبی در این زمینه یافت نمی‌شود.

۲. در داستان آشکار شدن مقبره، شخصیت دیگری نیز به نام شیخ عقیف‌الدین وجود دارد که هویت وی نامعلوم است. با جست‌جو در منابع، نامی از وی در قرن چهارم نیست، در حالی که او در این داستان، از جمله عباد و زهاد قرن چهارم به حساب می‌آید. بر اساس داستان، وی در کوهی مشغول عبادت بود و از مردم کناره می‌گرفت و به عبادت خداوند، روزگار خود را سپری می‌کرد. اگر این شخصیت هویت حقیقی داشت، قطعاً نامی از او در تاریخ تصوف و عرفا می‌آمد.

بعضی از منابع متأخر که درباره احمد بن موسی کتاب نوشته‌اند، برای این که به این شخصیت هویت تاریخی بدهند، او را محمد بن خفیف شیرازی گفته‌اند،<sup>۳</sup> در حالی که ابو عبدالله محمد بن خفیف شیرازی هویت حقیقی دارد و از جمله مشایخ صوفیه در قرن چهارم، است ولی دلیل قانع‌کننده‌ای وجود ندارد که او همان شیخ عقیف‌الدین باشد. و در

۱. تاریخ علوی در عصر آل بویه، ص ۶۳-۶۴؛ *روضه الصفا*، ج ۲، ص ۶۱۹.

۲. *زندگانی و قیام احمد بن موسی*، ص ۷۷-۷۸.

۳. *جلوگاه نور*، ص ۳۲؛ *زندگانی و قیام احمد بن موسی*، ص ۷۸.



منابع اولیه داستان، نام شیخ عقیف‌الدین آمده<sup>۱</sup> نه ابو عبدالله محمدبن خفیف، دیگر این که جامی در ضمن بیان شرح احوال محمدبن خفیف شیرازی، او را سنی شافعی معرفی می‌کند.<sup>۲</sup> بنابراین شیخ عقیف‌الدین امکان ندارد همان ابن خفیف شیرازی باشد.

۳. در داستان آمده که احمدبن موسی به واسطه شیخ عقیف‌الدین، انگشتر خود را برای عضدالدوله فرستاد و روی انگشتر نوشته شده بود: «السید میراحمدبن موسی». این فقره از داستان، کاملاً جعلی بودن آن را ثابت می‌کند؛ زیرا کلمه «سید» و «میر» قطعاً در قرن دوم و سوم متداول نبوده و در قرون بعدی این کلمات رواج یافته است.

۴. داستان در ادامه، کاملاً بی معنی و مفهوم می‌گردد؛ انگشتر از نزد خزانه‌دار گم می‌شود و عضدالدوله می‌خواهد خزانه‌دار خود را تنبیه کند، دوباره احمدبن موسی را در خواب می‌بیند که از امیر دل‌جویی می‌کند و به او می‌گوید: «شیخ را نزد ما بفرست تا تاجی برای تو بدهم.» شیخ عقیف‌الدین می‌آید و وارد مقبره احمد می‌شود و تاج را برداشته، آن را نزد عضدالدوله می‌آورد. این گونه داستان‌سرایی نشان می‌دهد که قصه کاملاً جعلی است.

۵. جریان پیدا شدن مدفن احمدبن موسی در قرن هفتم در دوره اتابکیان، صحت نداشتن پیدایش آن را در در زمان عضدالدوله نفی می‌کند؛ زیرا بر اساس منابع معتبر قرن هشتم، مدفن ایشان در قرن هفتم آشکار گردیده است. ولی گزارش معتبری باشد که در آن آمده باشد، مدفن احمدبن موسی در قرن چهارم کشف شد، وجود ندارد. لذا نیامدن این داستان در منابع معتبر، نادرستی آن را ثابت می‌کند.

برخی برای این که داستان را از جعلی بوده خارج کنند، گفته‌اند که مدفن احمدبن موسی در زمان عضدالدوله پیدا شد، ولی در حمله مغول خراب گشت و دوباره در قرن هفتم، امیر مقرب‌الدین مسعودبن بدر آن را کشف کرد.<sup>۳</sup> این توجیه نیز نادرست است؛ زیرا حمله مغول نیز در قرن هفتم بود. دیگر این که وقتی در قرن هفتم مدفن را پیدا نمودند، آن را از روی نوشته انگشتر شناختند؛ اگر انگشتر را از دست احمدبن موسی در قرن چهارم گرفتند، پس در قرن هفتم از کجا پیدا شد. بنابراین این توجیه درست نخواهد بود.

۱. ریاض‌الانساب، ص ۵۰-۴۸.

۲. نفع‌الانسر، ص ۲۴۰. شرح حال وی را بسیاری از منابع که درباره تصوف و عرفا نوشته شده، آورده‌اند. برخی منابع که شرح حال وی را ذکر نموده‌اند عبارتند از: تذکره الاولیاء، ص ۵۷۱؛ الانساب سمرقانی، ج ۳، ص ۱۷۳؛ نزهة الاخبار، ص ۵۹۵؛ الرسالة القشیریة، ص ۸۲؛ جلوه‌های عرفان و تصوف، ص ۱۴۳؛ سیرت شیخ کبیر، ص ۱۳.

۳. انوار پراکنده، ص ۲۸۰؛ قیام سادات علوی، ص ۱۷۰.

## زمان امیر مقرب‌الدین قرن هفتم

داستان دوم را بسیاری از منابع نقل نموده‌اند؛ از جمله، علامه مجلسی آن را در *بحارالانوار*، بحرالعلوم در *تحفته‌العالم* و جنید شیرازی در *شدالازار* ذکر کرده‌اند. این داستان پیدایش قبر احمد را در شیراز در زمان امیر مقرب‌الدین مسعود بن بدر (۶۲۳-۶۵۸) می‌داند.

سلطان‌الواعظین شیرازی، آشکار شدن مدفن احمد بن موسی را چنین شرح می‌دهد:

تا اوایل قرن هفتم هجری که سلطنت فارسی به وجود ذی‌جود اتابک ابوبکر بن مسعود و مظفرالدین قرار گرفت که پادشاهی بود بسیار صالح و درست و شش دوره سلطنت خود، به زهاد و عباد و علما و فضلا، تعظیم بسیار می‌نمود و در ترویج شریعت مطهره اسلامیة سعی بلیغ داشت، رجال مملکت فارسی همگی مردمانی پاک و متظاهر به شعائر اسلام بودند؛ از جمله وزرا و مقربان دربار اتابک مظفرالدین امیر مقرب‌الدین مسعود بن بدرالدین بوده که میل بسیار به عمران و آبادی داشت. فلذا امر کرد که آن تل را که وسط شهر شیراز را به صورت تپه‌ای در آورده بود، بردارند و در آن محل، عمارت بزرگی برپا کنند. عمل‌جات بسیاری به کار افتادند، خاک‌ها و زباله‌ها را به خارج شهر می‌بردند. روزی در اثنای کار، دیدند جسد تر و تازه مقتولی بدون تغییر و تبدیل، با فرق شکافته زیبا و وجیه روی زمین زیر آوار قرار گرفته. خیر به وزارت‌خانه رسید. حسب‌الامر وزیر اعظم، جمع به تفتیش قضیه آمدند. پس از تفتیشات بسیار، فقط اثری که در بدن آن مقتول جوان دیدند که معرف او شد، حلقه انگشتری بود که بر خاتمش نقش بود: «العزه لله احمد بن موسی». با سابقه تاریخی و شهرت کامل جنگ هاشمی در آن مکان و شهادت احمد بن موسی، فهمیدند آن جسد شریف جناب سید امیر احمد بن موسی الکاظم علیه السلام امام‌زاده واجب‌التعظیم شهید است که تقریباً بعد از چهارصد سال با این طریق صحیح و سالم ظاهر و اسباب هدایت بینندگان و باعث استبصار جمعی مخالفین گردید. حسب‌الامر اتابک و وزیر اعظم، در همان محل که جسد ظاهر گردید، بقعه عالی برپا کردند و قبری حفر نمودند با احترام بسیار در حضور علما و بزرگان، جسد شریف را به خاک سپردند و بر احترام بقعه افزودند و پیوسته مورد احترام عموم بود.<sup>۱</sup>

اکنون به بعضی منابع در این مورد اشاره می‌شود:

۱- حمدالله مستوفی مدفن احمد بن موسی را در شیراز می‌داند و سیدمهدی قزوینی هم همین قول را ذکر می‌کند.<sup>۲</sup>

۱. شب‌های پشاور، ص ۱۱۹-۱۲۰.

۲. نزه القلوب، ص ۱۷۲؛ فلک النجاه، ص ۳۳۷.

- مامقانی نیز مدفن احمدبن موسی را در شیراز می‌داند.<sup>۱</sup>

- ابن بطوطه چنین می‌نویسد:

از جمله مزارات شیراز، مقبره احمد بن موسی است. این بقعه در نظر شیرازیان احترام تمام دارد و مردم برای تبرک و توسل، به زیارت آن می‌روند. تاشی خاتون مادر سلطان ابواسحاق، مدرسه بزرگی و زاویه‌ای برای این مزار ساخته که در آن برای مسافریں طعام داده می‌شود و دسته‌ای از قاریان، همواره بر سر تربت قرآن می‌خوانند. خاتون شب‌های دوشنبه را به زیارت آن بقعه می‌آید و در آن شب قضات و فقها و سادات شیراز نیز در آن جا فراهم می‌آیند.<sup>۲</sup>

نویسنده کتاب *بدایع الانوار* از قول مؤلف *لباب الانساب* نقل می‌کند که احمدبن موسی به خراسان رفت تا از مأمون انتقام شهادت حضرت علی بن موسی الرضا را بگیرد اما در آن جا از لشکر مأمون شکست خورد و به شیراز مراجعت نمود.<sup>۳</sup>

- فرصه الدوله شیرازی نیز محل دفن احمد را در شیراز می‌داند.<sup>۴</sup>

- زرکوب شیرازی نیز به مدفن احمدبن موسی در شیراز اشاره می‌کند. وی که از علمای قرن هشتم است، چنین می‌گوید:

قبر احمدبن موسی در زمان امیرمقرب‌الدین مسعودبن بدر پیدا شد. در محلی که مدفن احمد بن موسی بود، قبری یافتند که داخل آن شخص مبارک او هم‌چنان در حال اعتدال بود، تغییر و تبدیل در او اثر نکرده خاتمی که در دستش بود، به «العزه لله احمدبن موسی» منقوش بود.<sup>۵</sup>

چنین شیرازی از علمای قرن هفتم هجری می‌نویسد:

احمدبن موسی در ایام مأمون در شیراز وفات یافت و یک قول ضعیف گفته است که او شهید شد. قبر احمدبن موسی در زمان امیر مقرب‌الدین مسعودبن بدر (۶۲۳-۶۵۸ق) پیدا شد. بدن احمد تر و تازه بود و در دستش انگشتر بود که روی نگین آن منقش بود «العزه لله احمدبن موسی».<sup>۶</sup>

۱. تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۱، ص ۹۷.

۲. سفرنامه، ج ۱، ص ۲۲۹.

۳. بدایع الانوار، ص ۲۷۱-۲۷۲.

۴. آثار عجم، ص ۴۴۵.

۵. شیرازنامه، ص ۵۹.

۶. شه‌الآزار، ص ۲۸۹.

- بحرالعلوم اعتقاد دارد که قبر احمد در شیراز قرار دارد، ولی قولی دیگری را نقل می‌کند که قبر ایشان را در بلخ می‌داند، ولی از منبع آن نام نمی‌برد.<sup>۱</sup>  
رحمت‌الله مہراز، داستان را این گونه نقل می‌کند:

احمد بن موسی و سید علاء‌الدین حسین، مخفیانه به شیراز آمدند و هر یک در خانه‌ای پنهان شدند. پس از چندی جاسوسان حکومت، از محل اختفای احمد بن موسی آگاهی یافتند و برای دست‌گیری به محاصره خانه برخاستند. حضرت در حالی که زره پوشیده بود، می‌جنگید. عمال حکومت دیوار خانه همسایه را سوراخ کرده، از پشت ضربتی بر سرش وارد آوردند و خانه را بر سرش خراب نمودند. از آن هنگام از روی عناد، آن خرابه را به جای‌گاه زباله تبدیل نمودند. در زمان اتابک ابوبکر سعد زنگی، دستور داده شد زباله‌ها را از وسط شهر به خارج منتقل نمایند و در آن محل عمارتی بسازند. در این حال به جسد احمد بن موسی برخوردند و از روی کتیبه انگشتر او که نوشته بود: «العزہ لله احمد بن موسی» پس از چهارصد سال جسدش را یافتند و جریان را به عرض اتابک رساندند و او دستور داد بر مدفنش بارگاہی بسازند. انجام این کار بر عہدہ امیرمقرب‌الدین مسعود بن بدر وزیر اتابک قرار گرفت.<sup>۲</sup>

### نقد داستان پیدایش مزار احمد در زمان اتابکان

۱. داستان آشکار شدن مزار احمد، در دوره اتابکان، در منابع معاصر آن دوره، مثل *شدالازار و سفرنامه ابن بطوطه* آمده، ولی در کیفیت پیدایش آن، دلیل قانع‌کننده و معتبری وجود ندارد و در چگونگی آشکار شدن آن گفته‌اند که از روی خطوط انگشتر وی که نوشته شده بود: (العزۃ لله احمد بن موسی) ایشان را شناختند که او احمد فرزند بدون واسطه امام کاظم علیه السلام است.

۲. آن چه را که منابع متأخر، مثل سلطان‌الواعظین در *شب‌های پشاور* و سید جعفر آل بحرالعلوم در *تحفه العالم*، درباره چگونگی پیدایش مزار گفته‌اند، در هیچ منبع معتبری قدیمی دیده نمی‌شود. آنان گفته‌اند که احمد با تعداد یاران زیاد وارد شیراز گشت و با قُتل‌خان حاکم شیراز درگیر شد و یاران احمد از اطراف ایشان پراکنده گردیدند. این گزارش نیز در هیچ منبع معتبری یافت نمی‌شود.

۱. *تحفه العالم*، ج ۲، ص ۲۸.

۲. *بزرگان شیراز*، ص ۴۷۸.

## بارگاه احمد در خراسان

علی بن زید بیهقی در *لباب الانساب* مدفن احمد بن موسی را در «اسفراین» خراسان می‌داند که بعد از جنگ با لشکر مأمون، در آن جا شهید شد و در همان جا دفن گردید.<sup>۱</sup> در کتب قدیمی و معتبر مانند *المجدی و عمده الطالب*، محل دفن احمد بن موسی مشخص نشده و جایی برای آن ذکر نگردیده و این که محل دفن ایشان در شیراز و در دوره اتابکان بود، در این دوره (۶۲۳-۶۵۹ قمری) شهرت یافته است. اما علی بن زید بهیقی خود که در این دوره می‌زیسته آن را معتبر نمی‌داند و آن را از اغلاط عامیانه می‌شمارد؛ ضمن این که قول خود بیهقی را دیگر تاریخ‌نگاران و علمای انساب تأیید نکرده‌اند.

### نتیجه

بی تردید امام هفتم علیه السلام به احمد بن موسی علیه السلام توجه داشته‌اند و این که وی بعد از پدرش ادعای امامت کرده باشد، در منابع تاریخی و حدیثی به اثبات نرسیده است، گرچه عده‌ای از شیعیان گمان می‌نمودند که ایشان بعد از امام کاظم علیه السلام به امامت خواهد رسید. در مورد بارگاه احمد بن موسی علیه السلام در شیراز، قبل از قرن هفتم هیچ اثری از آن نبوده است. و این که احمد در قیام محمد بن ابراهیم طباطبایا شرکت کرده، جای تردید وجود دارد، زیرا آن را فقط کسی گزارش نموده است.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۱. *اعیان الشیعه*، ج ۱۰، ص ۱۸۶، به نقل از *لباب الانساب*.

## فهرست منابع

۱. ابن بطوطه، *سفرنامه*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، بی تا.
۲. اشعری، ابی الحسن علی بن اسماعیل، *مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین*، تحقیق، عبدالحمید، قاهره، مکتبه النهضه المصریه، طبع اول، ۱۳۶۹ق.
۳. جزایری، سید نعمت الله، *الانوار النعمانیه*، تبریز، شرکت چاپ، بی تا.
۴. حسینی القزوی، محمد بن حسن، *المدعو بمهدی*، فلک النجاه، بی تا، چاپ ۱۲۹۷ ش.
۵. حسینی، جعفر مرتضی، *زندگانی سیاسی هشتمین امام حضرت علی بن موسی الرضا (ع)*، ترجمه سیدخلیل خلیلیان، تهران، دفتر نشر فرهنگ، چاپ هفتم، ۱۳۷۳.
۶. رستگار، محمد حسین، *بارگاه نور (شرح احوال و شخصیت احمد بن موسی شاه چراغ و حضرت سید میر محمد بن موسی (ع))*، شیراز، انتشارات آستان مقدس احمدی، ۱۳۷۷ ش.
۷. زرکوب شیرازی، ابوالعباس معین الدین، احمد بن شهاب الدین ابی الخیر، *شیراز نامه*.
۸. شوشتری، محمد تقی، *قاموس الرجال*، قم، موسسه نشر اسلامی، طبع دوم، ۱۴۱۰ق.
۹. شوشتری، میر عبداللطیف خان، *تحفه العالم و ذیل التحفه*، به اهتمام صمد موحد، تهران، ناشر کتابخانه طهوری، چاپ گلشن، طبع اول، ۱۳۶۳ ش.
۱۰. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، *الملل و النحل*، بیروت، دارالمعرفه، طبع هشتم، ۱۴۲۱ق.
۱۱. شیرازی، عیسی بن جنید، *تذکره هزار مزار*، شیراز، کتابخانه احمدی، ۱۳۶۴ ش.
۱۲. شیرازی، فرصت الدوله، *آثار عجم*، انتشارات بامداد، بی تا، ۱۳۶۲ ش.
۱۳. شیرازی، معین الدین ابوالقاسم جنید، *شدالازار فی خط الاوزار عن زار والمزار*، تصحیح محمد قزوینی، تهران، چاپخانه مجلس، تهران، ۱۳۲۸ ش.
۱۴. ملک الکتاب، شیرازی، محمد، *ریاض الانساب و مجمع الاعقاب*، بمبئی، چاپ ۱۳۳۵ق.
۱۵. عرفان منش، جلیل، *زندگانی و قیام احمد بن موسی*، شیراز، دانش نامه فارسی، ۱۳۷۷ ش.
۱۶. کلینی، محمد بن یعقوب، *اصول کافی*، ترجمه سید جواد مصطفوی، انتشارات مسجد.
۱۷. مامقانی، *تنقیح المقال فی علم الرجال*، بی تا، بی تا.

۱۸. مجدالاشرف، جلال‌الدین محمد، آثار الاحمدیه، شیراز، کتاب‌خانه احمدی، ۱۳۲۶ ق.
۱۹. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار لدرر اخبار الائمه الاطهار، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۲۳ق.
۲۰. مستوفی، حمدالله، نزهة القلوب، تصحیح محمد دبیر سیاقی قزوین، حدیث امروز، چاپ اول، ۱۳۸۱ ش.
۲۱. \_\_\_\_\_، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، قم، مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام، چاپ اول، ۱۴۱۳.
۲۲. موسوی، فخرالدین، تاریخ علوی در عصر آل‌بویه و صفویه، قم، نشر محدث، ۱۳۸۶ ش.
۲۳. مهرآز، رحمت‌الله، بزرگان شیراز (تحقیقی درباره زاهدان، عرفا، دانش‌مندان، مؤلفان، شعرا، پادشاهان و وزرا) سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۸ ش.
۲۴. میرخواند بلخی، محمد، روضه‌الصفاء، تلخیص زریاب، تهران، اعلمی، چاپ دوم، ۱۳۷۵ ش.
۲۵. نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، ترجمه محمدجواد مشکور، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی ۱۳۶۱.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی